جلسه 250

چهارشنبه 01/08/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به مقدمه موصله بود. عرض کردیم اشکالاتی که بر مقدمه موصله وارد شده درست نیست.

قبل از اینکه ادله صاحب فصول را مطرح کنیم، کیفیت وجوب مقدمه موصله را و تصویرهای مختلف مقدمه موصله را مطرح می کنیم:

تصویر اول: این است که بگوئیم هر مقدمه ای مثلا وضوء یک وجوب غیری استقلالی دارد، اما متعلق این وجوب غیری استقلالی وضوء مقید به ترتب واجب هست. الوضوء الذی یترتب علیه الواجب. الستر الذی یترتب علیه الواجب. و هکذا.

همین بحث دور و تسلسل که مطرح شد راجع به این تصویر بود. و ما از اشکال دور و تسلسل جواب دادیم.

در رد این تصویر یک اشکالی در کلمات محقق عراقی مطرح هست که در منتقی الاصول و بحوث هم مطرح شده است، و آن اشکال این است که گفته اند: شوق غیری به چیزی تعلق می گیرد که یتوقف علیه الواجب. واجب توقف بر وضوء دارد، اما حیثیت ترتب نه. نماز بر وضوء توقف دارد، اما بر حیثیت ترتب الصلاة علی الوضوء که توقف ندارد. این حیثیت ترتب انتزاع می شود از حصول نماز بعد از وضوء و در رتبه متأخره از آن است. چطور می شود که مقدمه نماز باشد؟ حیثیت ترتب الصلاة علی الوضوء در رتبه متأخره از حصول نماز هست بعد از حصول وضوء، نه مقدمه حصول نماز.

ولذا وجهی ندارد که امر غیری به حیثیت ترتب تعلق بگیرد. ترتب الواجب علی الوضوء.

اقول: جواب از این اشکال این است که قبول داریم این مطلب صحیح است که نماز توقف بر حیثیت ترتب ندارد. ترتب نماز بر وضوء مقدمه نماز نیست. مقدمه نماز ذات وضوء است. اما مگر باید شرائط واجب غیری حتما ما یتوقف علیه الواجب النفسی باشد؟ برخی از شرائط واجب غیری اینطور است. وضوء تام الاجزاء والشرائط، بله تمامیت اجزاء وشرائط وضوء ما یتوقف علیه الصلاة است. اما برخی از شرائط واجب غیری بخاطر قصور ملاک وجوب غیری هست که شامل آن مقدمه ای که فاقد این شرط باشد نمی شود. وجوب غیری یک ملاکی دارد، گاهی شامل مقدمه فاقده یک شرط نمی شود. مثل اینکه خود این آقایان قبول دارند که اگر نصب سلمی داشتیم مباح و نصب سلمی داشتیم حرام. آیا توقف دارد صعود الی السطح بر نصب سلّم مباح؟ یعنی بر قید مباح بودن نصب سلّم هم توقف دارد؟ نخیر. نصب سلّم حرام هم که بکنی صعود الی السطح محقق می شود. اما خودشان هم فرموده اند که وجوب غیری محال است به نصب سلّم حرام تعلق بگیرد با وجود حصه مباحه. چرا؟ برای اینکه مانع وجود دارد. نمی شود نصب سلّم حرام هم مبغوض باشد و هم محبوب به عنوان واحد. ولذا نصب سلّم مباح می شود واجب غیری. نصب سلّم حرام مسقط واجب غیری هست اما خودش واجب غیری نیست.

همین بیان را در نصب سلّم مشروط به ترتب الواجب علیه می توانیم بگوئیم. قید ترتب برای این است که آن نصب سلمی که لا یترتب علیه الواجب ملاک شوق غیری ندارد. بالوجدان مولا ن نصب سلّم را که لایترتب علیه الصعود الی السطح نمی خواهد بلکه چه بسا مبغوض مولا هست.

سؤال وجواب: ملازمه بین الوجوبین هست، اما متعلق وجوب غیری نصب سلّم به قید ترتب الصعود الی السطح هست بر او به عنوان قید الواجب نه شرط الوجوب.

همین بیان در تصویر دوم وجوب مقدمه موصله هم می آید.

تصویر دوم مقدمه موصله: تصویری است که محقق اصفهانی مطرح می کند. می گوید نگوئید وضوء به قید ترتب الصلاة علیه. بگوئید وضوء به قید ایصاله الی الصلاة و کونه موصلا الی الصلاة. می گوید فرق این دو تعبیر این است که: عنوان ترتب انتزاع می شود از حصول ذی المقدمة، ولذا ممکن است بگوئیم این عنوان توقف دارد بر حصول ذی المقدمة، عنوان ترتب ذی المقدمة علی المقدمة متوقف است بر حصول ذی المقدمة. عنوان ترتب الصلاة علی الوضوء متوقف است بر حصول صلاة، یلزم الدور او التسلسل کما سبق بیانه مع الجواب عنه.

می فرماید اما اگر بگوئیم قید واجب غیری عنوان موصل بودن است. عنوان موصل بودن انتزاع می شود از بلوغ وضوء الی مرتبة تلازم وجود الصلاة. وضوء به حدی برسد که دیگر ملازم است با حصول نماز. یعنی وضوء باشد، این وضوء که بود به حدی برسد که دیگر سائر اجزاء علت تامه نماز هم محقق بشود، پس این وضوء به حدی رسید که یلازم وجود الصلاة. این انتزاع می شود از بلوغ المقدمة حدا یلازم وجود ذی المقدمة، از وجود ذی المقدمة انتزاع نمی شود. مثل عنوان العلة التامة. آقا آتش علت تامه نیست، اما وقتی این آتش به حدی رسید که پنبه نزدیک او بود و این پنبه خشک بود، بالغ شد این آتش به حد و مرتبه ای که یلازم وجود الاحتراق. از آن بلوغ مرتبه انتزاع می کنیم عنوان علت تامه را. و الا عنوان علت تامه که از وجود معلول انتزاع نمی شود. عنوان علت تامه متضایف است با عنوان معلول و نه منتزع از آن. و الا باید بگوئیم عنوان علت تامه از عنوان معلول انتزاع می شود و عنوان معلول هم از عنوان علت تامه. متضایفین متکافئان و متلازمان هستند فی الوجود قوة و فعلا. تلازم هست نه توقف. عنوان علت تامه را انتزاع می کنیم از بلوغ النار حدا یلازم وجود الاحتراق الذی هو معلول النار.

سؤال وجواب: ایشان می گوید همان قید موصل بودن و همان عنوان موصل بودن قید وضوء است. وضوء واجب غیری استقلالی است نه اینکه مجموع المقدمات یک وجوب غیری داشته باشند و وضوء بشود واجب غیری ضمنی، که تصویر رابع است که خواهیم گفت. نه، ولو او را محقق اصفهانی مطرح کرده، اما این مطلب ایشان غیر از آن مطلب است. ایشان می گوید بگوئید وضوء واجب غیری استقلالی است اما وضوء به قید کونه موصلا الی الصلاة. نه به قید ترتب الصلاة علیه. هیچ دور پیش نمی آید. چون عنوان موصل بودن انتزاع نمی شود از وجود نماز. بلکه انتزاع می شود از بلوغ الوضوء حدا یلازم وجود الصلاة. ولکن طبق این تصویر دوم وجوب غیری استقلالی رفته است روی وضوء نه مجموع المقدمات. وضوء یک واجب غیری استقلالی است، ستر هم یک واجب غیری استقلالی دیگری است. اما وضوء مقید بکونه موصلا الی الصلاة، ستر مقید بکونه موصلا الی الصلاة.

سؤال وجواب: می گوید وضوء به قید موصل بودن به نماز را می خواهد. این قید موصل بودن انتزاع نمی شود از وجود نماز. پس نگوئید توقف دارد موصل بودن وضوء بر وجود نماز، آنوقت نماز می شود مقدمة المقدمة، که دور یا تسلسل لازم می آید.

سؤال وجواب: اگر گفتند تو را امر می کنیم به ایجاد علت تامه احتراق، احتراق که مقدمه علت تامه احتراق نیست. معلول علت تامه است. عنوان علت تامه انتزاع می شود از بلوغ النار حدا یلازم الاحتراق.

می گوئیم جناب محقق اصفهانی! بسیار خوب این هم تصویر دوم. اما اشکالی به محقق اصفهانی اینجا مطرح شده است که این اشکال را هم در کلام محقق عراقی پیدا می کنید و هم در منتقی الاصول و هم در بحوث فی علم الاصول. آن اشکال این است که حیثیت ایصال لا یتوقف علیها الصلاة. نماز بر وضوء توقف دارد نه بر حیثیت موصل بودن وضوء الی الصلاة. پس ملاک شوق غیری در آن نیست.

الجواب الجواب. می گوئیم در نصب سلّم مباح چه می گفتید. صعود الی السطح مگر بر حیثیت اباحه نصب سلّم توقف دارد؟ ولی می گفتید واجب غیری نصب سلّم مباح است. چون مشکل داریم که وجوب غیری به نصب سلّم حرام تعلق بگیرد. با اینکه مقدمه اعم است از نصب سلّم حرام و حلال. اینجا هم همینطور است. مانع داریم. مانع چیست؟ عدم ملاک در توسعه شوق غیری به آن نصب سلمی که موصل به صعود الی السطح نیست. مولا می گویی چرا خانه را شلوغ می کنی، پشت بام می روی یا نمی روی. اگر پشت بام نمی روی آن نردبان گذاشتنی که موصل به پشت بام رفتن نیست من از آن بیزارم، جز شلوغی هیچ فائده دیگری ندارد.

پس تا حالا ما تصویر اول و ثانی را ثبوتا معقول دانستیم.

سؤال: دور طبق ثانی هم پیش نمی آید؟ بگوئیم عنوان ملازم للصلاة اخذ بشود فرق می کند با عنوان المترتب علیه الصلاة؟

جواب: چون تلازم هست، هیچگاه وجود احد المتلازمین بر وجود آخر توقف ندارد. حکم احد المتلازمین به متلازم آخر سرایت نمی کند. اما ترتب انتزاع می شود از حصول ذی المقدمة. اما موصل بودن انتزاع می شود از بلوغ المقدمة حدا یلازم وجود ذی المقدمة. می شود تلازم. در قید ترتب می گفتند مقدمه حصول این قید ترتب این است که نماز بخوانیم. نماز خواندن می شد مقدمة المقدمة. اما نماز خواندن مقدمه حیثیت موصل بودن نیست بلکه ملازم با آن است. خب ما وجوب مقدمه را گفتیم وجود ملازم را که نگفتیم. ولذا محقق اصفهانی تصویر ثانی را مطرح کرد. ما هم مخالف نیستیم. ما اتفاقا معتقدیم که اگر تصویرهای دیگر مشکل داشت می آییم پناه می بریم به همین تصویر اول یا دوم برای تصحیح مقدمه موصله. ولی راه های دیگر هست، عمده تصویر رابع است که یغنینا عن سائر التصاویر.

تصویر ثالث: تصویری است که نسب الی المحقق العراقی. و هو القول بالحصة التوأمة.

محقق عراقی در اصول یک مصطلحی ساخت به نام الحصة التوأمة. و این کار دست محقق عراقی داد.

من ابتدا آن چیزی که از نظر محقق عراقی روشن است بگویم و اشکال آن را هم بگویم، بعد تطبیقی که بر مقام شده عرض می کنم:

محقق عراقی می گوید: ببینید آتش علت حرارت است. صادر از آتش چیست؟ الحرارة المطلقة من حیث صدورها من هذه النار؟ نه. یعنی حرارت صادره از این نار صادق است بر حرارت صادره از شمس؟ اینکه نیست. آیا صادر از نار حرارت به قید صدورها من هذه النار است؟ یعنی از این آتش هم حرارت صادر می شود و هم قید صدور آن از این آتش؟ نه. از این آتش ذات حرارت صادر می شود. این ذات حرارت تضیق قهری دارد. لا ینطبق الا علی حصة من الحرارة توأمة مع صدور الحرارة من هذه النار. حرارتی از این آتش صادر شد که توأم و همراه است با حیث صدور از این نار. ذات حرارت صادر شد، اما ذات حرارتی که تضیق دارد شامل حرارت صادره من الشمس نمی شود.

مثال دیگری که ایشان می زند این است که می گوید: مولا گفت این ده جزء را بیاور، تکبیرة الاحرام، حمد وسوره، رکوع وسجود و ... یک امر رفت روی این ده چیز. محقق عراقی می گوید خب یک امر استقلالی رفته روی این ده چیز، ده امر ضمنی پیدا می کنیم، امر ضمنی به تکبیرة الاحرام، امر ضمنی به قرائت و هکذا.

بعد محقق عراقی می گوید سؤال: آیا متعلق این امر ضمنی تکبیرة الاحرام است سواء انضم الیها سائر الاجزاء أم لا؟ یعنی مولا لحاظ کرد تکبیرة الاحرام بگو چه بعد از آن رکوع بیاید چه نیاید؟ آیا این است؟ اطلاق لحاظی داشت؟ ابدا. یعنی آیا مولا در لحاظش گفت سواء لحقها الرکوع أم لا؟ قطعا اینطور نیست، تهافت است. آیا مولا امر ضمنی اش را برد روی تکبیرة الاحرام با لحاظ تقید آن به لحوق رکوع؟ نه. امر را برد روی ذات تکبیرة الاحرام. بالوجدان مولا وقتی امر می کند به این ده چیز، ذات این ده چیز را می بیند. حالا برهان هم نباشد وجدان همین است که ذات این ده چیز است.

سؤال وجواب: برخی می خواهند دور درست کنند بگویند اگر این جزء بشود مقید به لحوق آن جزء، آن جزء هم بشود مقید به لحوق این جزء، آنوقت یتوقف هذا الجزء علی ذلک الجزء، و یتوقف ذلک الجزء علی هذا الجزء، فیلزم الدور. وارد این بحث نشویم. ما یک مثالی می خواهیم. ما که نمی خواهیم بحث استدلالی در امر ضمنی را مطرح کنیم. مثالی که ایشان می زند این است، می گوید مولا یک امر می کند به این ده چیز. وجدانا دور درست نیست، چون جزء مقید یعنی تکبیرة الاحرام مقید به لحوق رکوع توقف دارد بر ذات رکوع. و رکوع مقید به سبق تکبیرة الاحرام توقف دارد بر ذات تکبیرة الاحرام. دور نیست، من قبول دارم. اینکه بگوئیم اگر تکبیر مقید بشود به لحوق رکوع و رکوع هم بشود مقید به سبق تکبیر، آنوقت جزء می شود تکبیر مقید. جزء دوم می شود رکوع مقید. این جزء توقف پیدا می کند بر آن جزء. چون تا رکوع نکنیم، تکبیر مقید به رکوع محقق نمی شود. اگر بنا باشد تکبیری جزء است که مقید است به لحوق رکوع، این جزء توقف پیدا می کند بر رکوع. آنوقت اگر بنا باشد جزء بودن رکوع هم به این است که رکوعی که مقید است به سبق تکبیرة الاحرام، آن هم توقف پیدا می کند بر تکبیرة الاحرام. ادعا می شود این دور است. ولی ما می گوئیم این دور نیست. چرا؟ برای اینکه تکبیر مقید به لحوق رکوع توقف دارد اما نه بر رکوع مقید بلکه بر ذات رکوع. وذات رکوع هم که توقف ندارد بر تکبیر مقید. آن چیزی که توقف دارد الرکوع المقید بسبق التکبیر است، آن هم توقف دارد بر ذات تکبیر. یعنی جزء مقید اول ما توقف دارد بر ذات جزء دوم. و ذات جزء دوم توقف ندارد بر جزء مقید اول و نه بر ذات آن. رکوع توقف بر تکبیر ندارد. جزء مقید ما توقف دارد بر ذات جزء دیگر. و ذات جزء دیگر هم که توقف بر چیزی ندارد. دور نیست. اما وجدانا وقتی امر استقلالی می رود روی ده چیز ومولا می گوید این ده چیز را بیاور، یک اراده دارد که این ده کار را انجام بدهید. طبعا تقید تکبیر را به لحوق سائر اجزاء لحاظ نمی کند. اطلاقش را هم که چه سائر اجزاء بیاید و چه نیاید لحاظ نمی کند. اما متعلق امر ضمنی تکبیرة الاحرام است در حالی که ینضم الیه سائر الاجزاء. یعنی متعلق امر ضمنی تضیق قهری دارد، شامل آن تکبیری نمی شود که در کنار او سائر اجزاء نیست. ایشان مقید پس متعلق امر ضمنی شد حصه توأمه. یعنی چی؟ یعنی نه لحاظ کردیم متعلق امر ضمنی تکبیرة الاحرام است سواء رکعت أم لا، نه اینجور گفتیم که بشود اطلاق لحاظی، و نه گفتیم متعلق امر ضمنی تکبیرة الاحرام مع لحاظ انضمام سائر الاجزاء الیه است. بلکه متعلق امر ضمنی ذات تکبیرة الاحرامی است که به برکت وحدت امر استقلالی تضیق قهری پیدا کرده است. و لا ینطبق متعلق امر ضمنی بر تکبیرة الاحرامی که در کنارش سائر اجزاء نباشد. ایشان اسم این را گذاشته است حصه توأمه.

اقول: انصاف مطلب این است که در این مثال امر به مرکب کلام ایشان متین است، تضیق قهری دارد متعلق امر ضمنی، تضیق قهری اش یعنی لا ینطق تکبیرة الاحرامی که متعلق امر ضمنی است بر آن تکبیرة الاحرامی که تنها باشد. و این به برکت آن وحدت امر استقلالی است.

سؤال وجواب: همان حصه توأمه با تضیق قهری محقق می شود.

سؤال: تضیق قهری با تقید چه فرق می کند. جواب: لحاظ نمی کنیم التکبیر المقید بانضمام سائر الاجزاء الیه تا متعلق امر ضمنی بشود تکبیر لوحظ تقیده بانضمام سائر الاجزاء. این می شود تقیید لحاظی. لحاظ هم نمی کنیم تکبیر سواء انضم الیه سائر الاجزاء أم لا. این هم می شود اطلاق لحاظی. نه اطلاق لحاظی و نه تقیید لحاظی. تقید قهری است. این تقید قهری در این مثال زائیده وحدت امر استقلالی به مرکب است. مثل حرارت در آن آتش که تضیق ذاتی اش زائیده این است که علت آن حرارت این آتش است. ولذا آنچه از این آتش صادر می شود حرارة متضیقة قهرا است.

محقق عراقی تا حالا خیلی خوب حرف زده است. اما از این به بعد محقق عراقی مطالبی فرموده است که نمی شود با آنها موافقت کرد. چطور؟ محقق عراقی در مثلا اخذ علم به حکم در موضوع حکم (که یک مثال معروفی است) که بگوئیم واجب است نماز بر مکلف عالم به وجوب نماز. می گویند دور است دیگر. محقق عراقی فرموده است صبر کنید، من با این دستمالی جادوئی می آیم مشکل را حل می کنم. می گوید المکلف العالم بوجوب الصلاة، این العالم بوجوب الصلاة را در موضوع اخذ نمی کنیم لا قیدا و لا تقیدا. بلکه عنوان مشیر قرار می دهیم. اول می گوئیم المکلف العالم بوجوب الصلاة، بعد می گوئیم من این را موضوع قرار نمی دهم، بله دو بخش کردیم، یکی «المکلف» که یک طرف نوشتیم، این طرف هم نوشتیم «العالم بوجوب الصلاة». بعد می آییم اشاره می کنیم به آن المکلف، می گوئیم آن المکلف بخاطر این قید تضیق قهری پیدا کرد، لا یصدق علی مکلف جاهل بوجوب الصلاة. ولی من عنوان المکلف العالم بوجوب الصلاة را موضوع قرار نمی دهم. بلکه من این را مشیر قرار می دهم، می گویم آن مکلف بر او نماز واجب است. اسم این را هم گذاشته حصه توأمه.

اینجا که آمد خیلی اشکال پیش می آید. آقا! مفهوم کلی المکلف تا شما لحاظ نکنی تقیدش را به العالم بوجوب الصلاة، محل است تضیق پیدا کند. مفهوم کلی محال است کوچک بشود مگر با لحاظ تقییدش به یک قید. عنوان مشیر در جائی مفید است که جزئی حقیقی باشد. می گوئیم این را اکرام کن، مشار الیه مرد است. ما هم خبر نداریم که رجل أو إمرأة. می گوئیم اکرم این را، هذا هم نمی گوئیم چون شاید هذه باشد، می گوئیم این را اکرام کن. مشارالیه «این» رجل است. این تضیق قهری دارد. چون ولو من لحاظ نکردم رجل را ولی رجل است دیگر چون جزئی حقیقی است. جزئی حقیقی تضیق شخصی دارد. اما مفهوم کلی مثلا مفهوم کلی بالغ عاقل او بر جاهل هم صادق است. شما اگر بخواهید صادق نباشد باید تقییدش کنید به قید عالم. معجزه که نمی شود. تقییدش هم بخواهی بکنی به قید عالم که دیگر حصه توأمه نمی شود. حصه توأمه شما این است که تقید را خارج می کنی از موضوع لا قیدا و لا تقیدا. معجزه که نمی شود.

سؤال وجواب: در امر به مرکب، امر به مرکبی وجود داشت که معجزه کرد. ... کلام در این است که المکلف العالم بوجوب الصلاة، شما می گوئید بگوید المکلف یجب علیه الصلاة. شما دارید طبق نظر محقق نائینی پیش می آیید، اصلا محقق عراقی با محقق نائینی دعوا دارند. شما دارید از دشمن علمی اش کمک می گیرید؟ (این دو بزرگوار با هم دشمنی علمی دارند، در تعلیقه فوائد الاصول راجع به محقق نائینی می گوید: ولقد ارعد و ابرق و لم یأت بشیء، نوعا به محقق نائینی اشکال می کند). آن کلام محقق نائینی است که می گوید هرگاه تقیید محال بود اطلاق هم محال است و جعل می شود مهمل. جعل که مهمل شد قدر متیقن می شود. مثلا در مثال اخذ قصد امتثال امر در نماز می گوید تقیید نماز به قصد قربت محال، التقیید محال فالاطلاق محال، فاجعل مهمل. آنوقت قدر متیقن از این متعلق جعل نماز به قصد امتثال امر است. نه اینکه قصد امتثال امر را اخذ کرده است. نه، تقیید محال است. اطلاق هم می شود محال، چون مرحوم نائینی می گوید إذا کان التقیید محالا فالاطلاق محال فیتعین الاهمال فی الجعل. شما می گوئید اهمال جعل نتیجه اش می شود تقید قهری. برفرض این حرفها درست باشد اما همه جا نمی آید. چون در المکلف چه بگوئی المکلف الجاهل بالحکم، آن هم محال است. اگر بگوئی المکلف العالم بالحکم، او هم محال است. هر چه بگوئی محال است. پس اصلا این نظر مرحوم نائینی است که می گوید وقتی تقیید محال بود اطلاق هم محال است. وقتی اطلاق محال بود نتیجه اش می شود جعل مهمل. آنوقت گفته اند طبق بیان شما که جعل مهمل است قضیه مهمله در قوه قضیه مقیده است. مولا نگفته نماز به قصد قربت بخوان چون محال است اینجور بگوید، ولی عملا بیش از نماز به قصد قربت را ما نمی توانیم از این جعل دربیاوریم. قضیه مهمله در قوه قضیه مقیده است. این حرفها اگر هم درست باشد (که در بحث تعبدی و توصلی مفصل بحث کردیم و جواب دادیم) ولی محقق عراقی که این حرفها را نمی گوید. اینها فرمایشات محقق نائینی است. آنوقت چه ربطی دارد به بحث ما؟! مگر اینجا تقیید محال است؟!

تا اینجا مطلب روشن شد.

نسب الی المحقق العراقی و عجیب اینکه فقط یک نفر نسبت نداده است، بلکه از حضرت امام گرفته تا صاحب منتقی الاصول وآقای صدر در بحوث فی علم الاصول همه نسبت داده اند. (محقق عراقی می گفت من بدشانس هستم ما باور نمی کردیم). گفته اند محقق عراقی اینجا هم همین را گفته است. گفته است که امر می رود روی وضوء لا مطلقا و لا مقیدا بلکه به نحو حصه توأمه. وضوء در حال ایصال، یعنی اصلا امر غیری می رود روی حصه توأمه از وضوء، یعنی آن وضوء خاص، نه وضوء موصل و نه وضوء مطلق، بلکه وضوء در حال ایصال به نحو حصه توأمه. اشاره می کند می گوید این وضوء را می خواهم. مثل همانکه در آنجا می گفت این مکلف، اینجا هم یک طرف می نویسد الوضوء، یک طرف هم می نویسد الموصل الی الصلاة، بعد اشاره می کند می گوید این وضوء را می خواهم. می پرسیم تقیید الموصل الی الصلاة را هم اخذ کردی؟ می گوید ابدا، برای چی اخذ کنم. پس چکار کردی؟ مشیر قرار دادم به این ذات متضیق وضوء. بعد اشکال کرده اند گفته اند جناب محقق عراقی! حصه توأمه درست نیست.

اقول: شما رجوع کنید به مقالات و نهایة الافکار، حرف محقق عراقی این است که می گوید روح امر به وضوء وجوب ضمنی است. می گوید شکل و ظاهرش وجوب استقلالی است. ظاهر امر غیری به وضوء مستقل است یعنی ضمنی نیست. اما این امر به وضوء ناشی است از غرض ضمنی. چرا؟ برای اینکه غرض مولا سد باب عدم هست بر نماز از ناحیه جمیع مقدمات. مولا می گوید من می خواهم سد باب عدم بکنم بر نماز از ناحیه وضوء، از ناحیه ستر، از ناحیه تطهیر جسد و هکذا. بعد می گوئیم مولا این سد باب عدمها آیا مطلوب استقلالی هستند؟ می گوید ابدا. مجموع این سدود مطلوب هستند. یعنی سد باب علی الصلاة از ناحیه وضوء مطلوب ضمنی است.

بعد می گوید این طلب ضمنی باعث می شود امر غیری به وضوء مشکل این طلب ضمنی به آن عارض شود. وقتی شد طلب ضمنی، می گوید استقلالی ناقص. یعنی امر استقلالی به وضوء است ولی ناقص است چون ناشی است از این طلب ضمنی سدّ باب عدم علی الصلاة من ناحیة الوضوء.

بعد نتیجه می گیرد وقتی روحا شد امر ضمنی، شبیه همان امر ضمنی به تکبیرة الاحرام می شود که تضیق قهری اش ناشی است از امر استقلالی به مرکب.

با این بیان هیچ اشکالی از این نوع اشکالات به ایشان وارد نیست.

سؤال وجواب: روحا برمی گردد به تصویر رابع.

والحمد لله رب العالمین.